

مرگ و موت ارادی از دیدگاه سنایی، عطار و مولانا

دکتر مصطفی خدایاری¹

چکیده

بی‌تردید مرگ و مرگ اندیشی همواره هسته مرکزی اندیشه شاعران، نویسندگان، عرفا و اندیشمندان در طول تاریخ بوده است. بدین جهت غالباً مرگ اندیشی، به آثار و تراویدهای ذهنی خیل بی شماری از گویندگان و صاحب نظران به ویژه در گستره ادب پارسی سایه افکنده است. شاعران عارفی چون سنایی، عطار و مولانا پیوسته مرگ طبیعی را در آثارشان ستوده اند و معتقدند کسی را یارای گریز و ستیز با مرگ نیست. در عین حال تحقق مرگ حقیقی و ارادی را با ریاضت و تهذیب نفس امکان پذیر می‌دانند و با تاثیر و الهام از آیات و احادیث، بر این باورند که بایست محفل تسلیم را قبل از مجلس ترحیم به پاداشت. نگارنده در این جستار با تحلیل زبده اندیشه‌های شاعران عارف - سنایی، عطار و مولانا - در باب مرگ و موت ارادی، راههای وصول به مرگ ارادی و ردپای مفاهیم آن را بررسی کرده آن گاه دیدگاه این سه شاعر را با استناد به اشعاری از آثارشان، نشان داده است.

کلیدواژه: مرگ، موت ارادی، آثار سنایی، عطار، مولانا.

1. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

mkhodayari20@yahoo.com

تاریخ پذیرش
95/1/28

تاریخ دریافت
94/9/19

1. مقدمه

یکی از مسلم ترین و در عین حال ترسناک ترین مسأله زندگانی عالم انسانی «مرگ» است. دغدغه مرگ خارخار جاودانگی عمری به درازی اندیشه بشری و قدمتی به دیرینگی تاریخ جهان دارد. و مرگ اندیشی پیوسته به ذهن آدمیزادگان آمد و شد دارد. همه انسانها در لمحاتی از زندگانشان در جولانگاه مرگ به تاخت و تاز اندیشه می پردازند، لاجرم از گشودن گره اجل ناکام مانده، جبهه تسلیم و سرافکندگی بر زمین می ساینند و بدین گونه به عجز و ناتوانی خود در معرفت مرگ زبان اعتراف می گشایند.

از آنجایی که بشر اسیر تعلقات دنیوی و وابستگی ها و غوغای مایحتاج و اسباب ترفیه خویش است هرگاه از این امور فراغت حاصل می کند، توجه خود را به مرگ معطوف می دارد و به این دشمن غدار می اندیشد، ترس و وحشت سرپای وجودش را فرا می گیرد و مرگ هراسی بر ذهن و دل او چیره می شود لاجرم به این نتیجه می رسد سرانجام روزی فرا می رسد که از تخت و بخت نشاط و حیات فرو می افتد و بر تخته ممات و نیستی می نشیند. اما این وحشت و بیم، غم و اندوه و دغدغه بر دل انسانهای معمولی مستولی است و این حملات بردل عرفا و مردان الهی کارگر نیست و از ارباب و غلبه بر آنها ناتوان است چه؛ اینان نه تنها مرگ را به عنوان یکی از مراحل حیات، موجب زایش و تولد ثانی می شمردند و پیوسته بدان ریشخند می زدند:

مرگ کاین جمله ازو در وحشت اند می کنند این قوم بر وی ریشخند

(مولوی، 1371: 1، 172)

برعکس، مردان خدا قبل از مرگ اضطراری، خود به مرگ ارادی و گسستن از تعلقات غیرخدایی روی می آورند و از تمامی رذیلت ها و انانیت، خود را رهانیده و با ریشه کن کردن هوای نفس به مرتبه ای نایل می گردند که نفس از شهوات و لذات مادی و جاذبه های طبیعی ادبار می کند، زیرا آنان در همان ابتدای راه از وجود کاذب خود رها می شوند و نهایتاً به مقام فنا و بقا بالله نایل می گردند.

مع الوصف معمای لاینحل مرگ همواره هسته مرکزی اندیشه شاعران، نویسندگان، عرفا و اندیشمندان بوده است. بدین جهت غالباً مرگ اندیشی و تأمل و تدبیر درباره مرگ و انواع آن

به آثار و تراویدهای ذهنی خیل بی شماری از گویندگان و صاحب نظران سایه افکنده، به ناچار ذهن و زبان آنها را به خود معطوف کرده است.

1-1- پرسش های تحقیق

نگارنده در این تحقیق، به دنبال سوال های زیر بوده است:

- 1- مرگ و موت ارادی در اشعار سنایی، عطار و مولانا چگونه انعکاس یافته است؟
- 2- سه سراینده عارف- سنایی، عطار و مولانا- چه همانندی ها و تفاوت های در بررسی مرگ و نمود های آن با هم دارند؟

1-2- ضرورت تحقیق

بی تردید تأمل و تحقیق در مفاهیم مرگ و موت ارادی و نیز راههای رسیدن به مرگ ارادی و ردپای آن از ضرورت های انکارناپذیر است؛ هر چند پژوهشهایی درخور و ارزنده در قالب مقاله به زیور طبع آراسته شده است؛ اما اغلب این پژوهش ها در مورد یکی از این شاعران نامبرده صورت گرفته است. بی تردید بررسی نگرش شاعران عارف به ویژه سنایی، عطار و مولانا، حقایقی را برای ما آشکار می کند که در بررسی جداگانه این مسئله به ندرت مجال بروز پیدا می کند. بر این اساس در این تحقیق، مفهوم مرگ و موت ارادی در مثلث شعر عرفانی-سنایی، عطار و مولانا- که ظریف ترین اندیشه ها، به اعتبار یگانگی آبخورهای فکری در آثار آن ها متبلور است، مورد بررسی قرار گرفته است؛ ازین جهت دستاورد آن، بازگفت زاویه دید، همانندی ها و تفاوت ها به ویژه از بعد توسع و تعمق موضع از سوی سه سراینده نامبرده می باشد.

1-3- پیشینه تحقیق

پژوهشها و مقالات شایسته و قابل اتکایی درباره مرگ و موت ارادی صورت گرفته است، اهم آن ها عبارتند از: «مرگ در نظر مولوی» از محمد اکرم، مجله یغما، مهر 1356، «بررسی تطبیقی مرگ اندیشی از دیدگاه خیام و عطار» از قاسم کاکایی، محبوبه جبار ناصرو، اندیشه دینی، پاییز 1393، «مرگ و جاودانگی» از غلامحسین معتمدی، مجموعه مقالات «مرگ» از محمد صنعتی و دیگران، «تأملی در مسأله مرگ ستایی در ادب عرفان و دیوان غزلیات» از سید حسین سیدی با همکاری فرامرز آدینه کلات، «چهار نگاه به مرگ» از مجید نفیسی، مجله آرش، تابستان 1385، «مرگ و مرگ اندیشی» از سید یحیی یثربی، «تکامل مرگ و

زندگی در مثنوی» از تهمینه عطایی، مجله مطالعات عرفانی کاشان، بهار و تابستان 1376، «تلقی عرفا از مرگ» از مسعود معتمدی، کیهان اندیشه، 1375، «تولد دوباره» (مرگ پیش از مرگ در عرفان و ادب فارسی) از علی حسین پور، مطالعات و تحقیقات ادبی، بهار و تابستان 1383، «ترس از مرگ در آثار عطار» از سعید رحیمیان و محبوبه جباره ناصرو، ادبیات عرفانی، پاییز و زمستان 1389، «تجربه گونه های مرگ در زندگی در مثنوی معنوی» از زهرا حسینی، احد فرامرز قرا ملکی، مطالعات عرفانی، بهار و تابستان 1390، «تأملی در مسأله مرگ ستایی در ادب عرفانی و دیوان غزلیات مولانا» از علی حسین پور، پژوهشهای ادبی 1382، «مفهوم مرگ اختیاری از دیدگاه سنایی و عطار، از طیبه فدایی، عرفانیات در ادب فارسی، زمستان 1392، «مرگ پیش از مرگ» از عباس کی منش، تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی پاییز 1391، «مرگ ارادی و تولد ثانی» از اسماعیل سلیمانی، قبسات، زمستان 1386، «مرگ اختیاری» از محمد جواد رودگر، قبسات، زمستان 1386، «مردن پیش از مرگ» از نیما نقوی، رودکی، مرداد و شهریور 1376، «عروسی ابد؛ بررسی مرگ اختیاری یا تولدی دیگر در شعر تعلیمی از مولانا» از سید احمد حسینی کازرونی و اسماعیل مکوند، تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، پاییز 1391، «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی» از مرتضی فلاح، پاییز 1387، «بوطیقای مرگ در شعر سنایی و خیام» از محمد جعفر یا حقی و محمد رضا براتی، نامه انجمن، بهار 1381، «تأملات عرفانی مولانا در زمینه مرگ» (اجباری و اختیاری) از حسین داراب پور، عرفانیات در ادب فارسی، تابستان 1390 و پایان نامه «مرگ آگاهی در مثنوی و غزلیات شمس» از کبری بدر حصاری، دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه تهران، 1384.

1-4- روش تحقیق

بر این اساس در مقاله حاضر، سعی شده است موضوع پژوهش به گونه ای مبسوط تر و با تأکید بر پژوهشهای علمی پژوهندگان عرصه ادب، با رهیافتی توصیفی - تحلیلی با بهره گیری از روش اسنادی و کتابخانه ای و تحلیل شواهد درون متنی در قالب مقاله ای علمی پژوهشی بررسی گردد. از این رو مرگ و موت ارادی و راههای رسیدن به مرگ ارادی و مفاهیم آن در آثار شاعران عارفی چون سنایی، عطار و مولانا، مورد بررسی قرار گرفته است.

5-1- حدود پژوهش

محدوده پژوهش حاضر و بنای کار، بر اساس تفحص در آثار سنایی، عطار و مولوی طبق مشخصات کامل آن‌ها در بخش منابع می باشد.

2- چارچوب مفهومی

2-1- مرگ و مرگ ارادی

شیخ محمود شبستری در «گلشن راز» سه گونه مرگ برای نوع انسان ارائه کرده و آنها عبارتند از: مرگ دم به دم، اختیاری و اضطراری، که در این ابیات می بینیم:

سه گونه نوع انسان را ممات است	یکی هر لحظه و آن برحسب ذات است
دو دیگر آن ممات اختیاری است	سیوم مردن مر او را اضطراری است

(شبستری، 1382: 80)

در مرگ دم به دم این حکم افناء و ابقا و میرانیدن و زنده کردن حکمی است میسر به اقتضای تجلی و ظهور حق تعالی در صفات متقابله مانند: محیی و ممیت و لطیف و قهار که به حکم اولین صور و اعیان در وجود می آیند، و به حکم دومین فانی می شوند. (زمانی، 1381: 1، 381) بر این اساس است که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گوید:

جهان گل است و در هر طرفه العین	عدم گردد ولا بقی زمانین
--------------------------------	-------------------------

(شبستری، 1382: 79)

و به قول مولانا:

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتیست	مصطفی فرمود دنیا ساعتیست
------------------------------	--------------------------

(مولوی، 1371: 1، 56)

در ممات اختیاری سالک با ارشاد انسان کامل، طریق تصفیه را می پیماید و به تهذیب نفس می رسد آن گاه حقیقت را کشف و شهود می کند. و اما مرگ اضطراری همان مرگ طبیعی است و آن عبارت از مفارقت روح است از بدن و مجرد او از تعلق به بدن که شامل همه حیوانات است. (لاهیجی، 1379: 78)

رودکی درباره مرگ اضطراری گوید:

مہتران جهان همه مردند

مرگ را سر همه فرو کردند

(رودکی، 498:1371)

انسان از نظر کمالات مراتب والایی دارد و این سیر تکاملی بدان گونه که در انسان رخ می‌نماید در هیچ موجودی حتی فرشتگان نیز یافت نمی‌شود. علو مقام انسان حاصل تحصیل قدرتی است که او به مدد آن قادر است خود را از هستی محدودش برهاند از تمامی تعلقات و وابستگی‌های دنیوی ادبار و به سمت و روی مرگ اختیاری و ارادی اقبال نماید؛ به جهت همین ویژگی انسان است که مرگ اختیاری تنها به انسان اختصاص یافته است:

جهان را نیست مرگ اختیاری که آن را از همه عالم تو داری

(شبستری، 1382: 79)

البته «عرفا» مرگ را به گونه‌ای دیگر نیز دسته‌بندی کرده‌اند و آن را در چهار نوع موت احمر، موت ابیض، موت اخضر و موت اسود قرار داده‌اند، و منظور از موت احمر مخالفت با هوای نفسانی، موت ابیض تحمل گرسنگی، موت اخضر پوشیدن جامه‌های ژنده و موت اسود تحمل اذیت و آزار است. (زمانی، 1381: 983، ۳)

علاوه بر این تقسیم‌بندی‌ها، در آثار عرفا و ادبیات عرفانی این نوع مرگ به صورت کلی با نامگذاری‌ها و مفاهیمی همچون، موت اختیاری، موت احمر، مرگ سرخ، رجوع اختیاری، موت ارادی، مرگ پیش از مرگ و اصطلاحاتی از این دست آمده است؛ همانگونه که گفته شد این مردن عبارت است از گذر از نفس و خودبینی و اعراض از لذایذ جسمانی و مشتهیات نفسانی که این را در اصطلاح عرفانی، موت احمر = (موت سرخ) نامند. (همان: 705) در شرح گلشن در تعریف «مرگ اختیاری» آمده است «مرگ اختیاری عبارت از قلع و قمع هوای نفس و اعراض از لذات جسمانی و مشتهیات نفسانی و مقتضیات طبیعت و شهوات است. (حلبی، 1385: 857) نجم الدین در مرصاد العباد در توصیف مرگ ارادی گوید: «این صفت طایفه‌ای است که پیش از مرگ صورتی به اشارت «موتوا...» به مرگ حقیقی بمرده‌اند و چون پیش از مرگ بمردند حق تعالی ایشان را پیش از حشر زنده کرد و معاد و مرجع ایشان حضرت خداوندی ساخت. (رازی، 1379: 386) عزیزالدین نسفی گوید: بدان که انبیا و اولیا را پیش از موت طبیعی موت دیگر هست، از جهت اینکه ایشان به موت ارادی پیش از موت طبیعی می‌میرند. (نسفی، 1379: 107) و شاه نعمت ولی می‌گوید: «و دیگر

قیامت موت ارادی است و آن اعراض است به اراده از متاع دنیا و طیباتش و از مقتضیات و لذاتش و عدم متابعت هوی.»

از ابوسعید ابوالخیر نقل است که: «حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین، عرش و کرسی نیست، پندار تو و منی تو حجاب تو است، از میان برگیر و به خدا رسیدی» و به قول حافظ: «میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست/ تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز»، همانگونه که پیامبر اکرم (ص) فرموده «أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک» مشکل اساسی انسان «نفس» است براساس همین کلام گوهرین است که ابوسعید ابوالخیر می گوید: «همه وحشتها از نفس است، اگر تو او را نکشی، او تو را بکشد.» (یثربی، 1370: 52) و شعری در این زمینه به حلاج منسوب است که گوید: «بینی و بینک اننی ینازعنی/ فارفع بلطفک اننی من البین» در میان من و تو، هستی من با من در ستیز است، پس تو با لطف خویش، هستی مرا از میان بردار! ریاضت دادن و کشتن آن به منزله تسلط و غلبه بر همه طاغوتها و فرعونها و وحوش و سیاح است و با خواسته‌هایش مقاومت و از وسوسه‌هایش دوری و بیزاری جسته، و در این راه ایستادگی و استقامت به کار باید برد تا آن یاغی و طاغی تسلیم شود و مسلمان گردد! و لحظه تسلیم نفس، لحظه بسیار باشکوهی است که در واقع می‌توان آن را تولد تازه انسان به معنی حقیقی آن دانست.» (همان: 52) از این رو در آموزه‌های اسلامی همواره برای رسیدن به این گذرگاهها و عبور از فضا و زمان دنیا تسلط بر نفس سرکش پیوسته سفارش شده است.

شاعران عارفی چون سنایی، عطار و مولانا مرگ حقیقی و ارادی را ریاضت و تهذیب نفس و راز دستیابی حیات جاویدان را نیل به چنین مرگی می دانند و با تاثیر و الهام از آیات و احادیثی مثل «حاسبوا اعمالکم قبل أن تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل أن توزنوا و موتوا قبل أن تموتوا» (المولوی، 1289: ج 4، 313)، «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم» (بقره/ 54) و «و اخرجوا من الدنیا قلوبکم من أن تخرج منها ابدانکم» (نهج البلاغه، 1379: 143)، بر این باورند که بایست محفل تسلیم را قبل از مجلس ترحیم به پا داشت و باید خاک شد قبل از آنکه در خاک کنند و خاک شوی و معتقدند اگر طریق طبیعی انتقال را خود انسان به اراده خود طی کند در همان حال که نفس در کالبد تن اسیر و دربند است قادر است در آفاق و انفس و عوالم سیر کند.

2-1-1- رویکرد سنایی نسبت به مرگ

دیدگاه سنایی درباره مرگ بسیار متنوع و شگفت آور است. قطعاً یکی از موضوعات محوری در اشعار سنایی، تبیین اندیشه مرگ و حیات به ویژه سیمای مرگ است که بی-گمان قبل از او کسی چشم‌اندازهای گوناگون آن را بدین زیبایی در شعر فارسی تصویر نکرد. و سنایی آن را به حد کمال رسانده که بزرگانی چون عطار و مولانا هم، بدان نایل نشده‌اند. (شفیعی کدکنی، 1387: 45)

نگاه سنایی به مرگ از چند منظر است زمانی عارفانه، گاهی حکیمانه و سرانجام در مواردی همچون واعظان منبری. (زرقانی، 1379: 139) از این رو مرگ در مفهوم نخست آن، یعنی موت و مردن، و به تعبیری مرگ اضطراری و هم در مفهوم دیگر آن یعنی مرگ اختیاری در حدیقه سنایی متبلور است.

مرگ طبیعی از دیدگاه سنایی، رهایی از قفس تنگ دنیا و مأوا در باغ پر رحمت الهی است و مرحله‌ای بالاتر از عشق و عشق ورزی است. به باور او مرگ مایه آرامش و عامل نجات انسان از سرای فساد و قفس دنیا و عشق بازی با سرپوشیدگان مستور غیب الهی است:

کی باشد کاین قفس بپردازم	در باغ الهی آشیان سازم
با روی نهفتگان دل، یک دم	در پرده غیب عشق‌ها بازم

(سنایی، 1385: 136)

سنایی براین باور است که جان سماواتی آدمی با تبعید به این دنیای ناسوتی و آویزش با قالب خاکی از جوار جان جانان دور شده و از سعادت دیار یار باز مانده است. بدین لحاظ مرگ طبیعی را هدیه و میهمان ناخوانده برای انسان دانا می‌داند که بایست با گرمی به پذیره او رفت:

مرگ هدیه است نزد داننده	هدیه دان میهمان ناخوانده.....
مرگ چون رخ نمود هیچ منال	به دل و جان همی کن استقبال

(سنایی، 1377: 426)

از نظر سنایی مرگ طبیعی، گریبان همه را فرا چنگ خود می آورد، کسی را یارای فرار از او نیست و رفتار اجل با همگان یکسان است و شاه و گدا در برابرش سر تسلیم فرود می آورند:

چون درآید اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام چه چاه...
عمرش ار بد دراز ور کوتاه رخت بر بست زان گشاد به راه...

(همان: 416)

آنچه در عرفان مسلم است هرگاه انسان با عزمی استوار و شوقی تمام، اراده خود را، قربانی اراده حق کند و از تمامی دلبستگی ها و تعلقات دست بردارد، بر این اساس با مرگ اختیاری و احتراز از خودخواهی ها و حظوظ نفسانی و نفی همه اوصاف خودی و فانی شدن در حق، به حیات ابدی دست می یابد؛ از این رو سنایی نیز به لحاظ روان شناسی فردی، عنایت ویژه ای به موضوع مرگ اختیاری داشته است:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی از این زندگانی چو مردی بمانی

(همان: 219)

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
(سنایی، 1385: 35)

پیش از مردن بمیر تا برهی ور، نه مردی ازو، به جان نجهی
(همان: 35)

مرگ را در سرای پیچاپیچ پیش تا سایه افکند به بسیج
(سنایی، 1377: 42)

در دیدگاه حکیم سنایی، مرگ پیش از مرگ طبیعی، دروازه حیات ابدی و جاودانه است، وی انسانها را هشدار می دهد که از این دنیای عاریه ای به شتاب باید رفت چه، این دنیا هوس خانه ای بیش نیست و بیهوده نباید بساط نشاط و خوشگذرانی در آن گستراند و خطاب به ما انسانها می گوید: اگر قصد ندارید که به کلی فانی شوید حداقل این لباس مادی را از تن بیرون آورید و آن را ترک کنید:

خیز! کاین خاکدان سرای تونیست
 این، هوس خانه است، جای تونیست
 چه افکنی بیهوده بساط نشاط
 اندرین صد هزار ساله رباط
 گر قبای بقا نخواهی سوخت
 برکش از تن قبای آدم دوخت
 (همان: 77)

إلا یعنی نفی هر چیزی از ذات الهی و اثبات همه چیز به الله است یعنی بعد از إلا، الله است. سنایی معتقد است برای رهایی روح از اسارت تن باید جسم را به دار لا آویخت و تا زمانی که جسم ناسوتی فانی نشود نمی توان از برکات عالم لاهوت بهره مند شد. به تعبیر دیگر کسی که در جستجوی جوهر إلا یعنی الله است باید از هستی و جان و جامه‌اش بگذرد و همه تعلقات مادی و دلبستگیها و وابستگی ها را به ساحل «لا» بنهد؛ زیرا نیل به مرحله بقای الهی از سرزمین نیستی می گذرد و زاد و توشه راه صعود به بقای الهی، راه نیستی است و تا زمانی که انسان آماده رفتن از نیستی نشود هرگز به بقا بالله نمی رسد؛ اما سالکی که از شارع نیستی گذشت، به وادی هستی می‌رسد به عبارت دیگر خداوند دوباره او را از فنا به مرحله بقا انتقال می دهد.

ای صدف جوی جوهر إلا
 جان و جامه بنه به ساحل لا
 هست حق جز به نیست نگراید
 زاد این راه نیستی باید
 تا تو از نیستی کله ننهی
 روی را در بقا به ره ننهی
 گرت هست زمانه پست کند
 احسن الخالفینت هست کند

(همان: 77)

سنایی در جای دیگر در باره مرگ ارادی می‌گوید: ای حکیم خودت را از این زندگانی بمیران؛ زیرا پابندگی و جاودانگی در نتیجه مردن از این زندگانی مادی است و معتقد است این زندگی گرگ وش، شایسته شبانی نیست و درنده خویی صفت آن است:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی
 کز این زندگانی چو مردی بمانی
 ازین زندگی زندگانی نخیزد
 که گرگ است و ناید زگرگان شبانی

(سنایی، 1385: 186)

مرگ اختیاری و فنا شدن در خود، پیش از فرا رسیدن مرگ طبیعی، تنها راه رسیدن به جانان ازلی و واصل شدن به محبوب الهی است. چنانکه حضرت رسول اکرم(ص) فرمود:

«موتوا قبل أن تموتوا، بمیرید قبل از آن که بمیرید.» (المولوی، 4:1289، 313) و در خطاب به امیرمومنان علی (ع) فرمود: یا علی إحرص علی الموت توهب لك الحیوة. ای علی بر مرگ حریص باش تا به تو زندگی عطا شود. (سنایی، تعلیقات حدیقه، 17:1377) سنایی نیز متأثر از این سخنان گهربار گوید:

نرست از فتنه دور زمان، هرکس نشد فانی فنا ملک است از هر آفتی آسوده سکا نش
(سنایی، 22:1354)

ترک جان، بی شک به جانان می‌سازد مرده را ای مرید وصل، فانی شو که فانی واصل است
(همان: 151)

راه نیل به حیات جاودان و نجات از زندگی پر از رنج را، گسستن زنجیر دلبستگی های دنیوی و کشتن نفس و ترک پوستین تعلقات می‌داند:

گرت باید که سست گردد زه اولاً پوستین بگازر ده
پوستین باز کن که تا در شاه پوستین در بسی است اندر راه
(سنایی، 1377: 79)

و در نهایت در بنیان فکری سنایی، انسان با مرگ ارادی و رهایی از هواهای نفسانی بار دیگر از نو متولد می‌شود و به دنیای ساده و صحرای جان راه می‌یابد:

خویشتن را وداع کن رستی عقد با حور بی گمان بستی
(همان: 418)

2-1-2- رویکرد عطار نسبت به مرگ

تحمل تجربه مرگ به عنوان تقدیری مسلم برای انسان ضعیف، که هیچ چاره ای جز تسلیم در مقابل آن ندارد، یکی از اسباب نگرانی و وحشت است که در شعر شاعران انعکاس یافته است. اما به نظر عطار در برابر مرگ، چاره بیچارگی است؛ و این باور را عطار با تجربه به دست آورده بود.

زندگی عطار از همان ابتدای کودکی درگیر حمله غز بود... آن سالهایی که قحطی همچنان بر تمام شهر سایه انداخته بود... تا سالها بعد یاد آن ایام به وی خاطر نشان می‌کرد که دنیایش در حال در هم شکستن است وقتی آن ماجراها را به یاد می‌آورد خود را دچار

کابوس هولناک می یافت. همه چیز را محکوم به نیستی، همه چیز را در معرض تزلزل و همه چیز را در کام فنا می دید. (زرین کوب، 1380: 29)

بر این اساس به نظر عطار در برابر مرگ طبیعی، چاره بیچارگی است؛ یعنی تسلیم شدن به خواست پروردگار، خرسندی و رضاست. باید پذیرفت مرگ طبیعی همواره در کمین ما است و دیر یا زود باید رخت سفر بپوشد و به سرای باقی شتافت. عطار یکی از دلایل ترس از مرگ را این می داند که انسان با عقل و علم خویش قادر نیست مرگ و اسرار آن را بفهمد. این نوع مرگ یعنی مرگ اجباری که عطار نیشابوری در آثار خود از جمله در اسرار نامه مطرح کرده است همان است که حاج ملاهادی سبزواری مرگ اضطراری دانسته است. عطار در این زمینه گوید:

گرت ملک جهان زیر نگین است	به آخر جای تو زیر زمین است
نماند کس به دنیا جاودانی	به گورستان نگر گر می ندانی
ترا گر تو گدایی گر شهنشاه	سه گز کرباس و ده خشت است همراه
اگر ملکوت ز ماهی تا به ماه است	سرانجامت برین دروازه راه است

(عطار، 1338: 141)

عطار معتقد به مرگ اضطراری است و آن را چاره ناچار می داند به گونه‌ای که با هیچ ترفندی نمی‌توان از چنگ او رهایی یافت و هیچ کس را یارای مقابله با او نیست:

تا بدانی تو که از چنگ اجل	کس نخواهد برد جان چند از حیل
در همه آفاق کس بی مرگ نیست	وین عجایب بین که کس را برگ نیست

(عطار، 1387: 131)

گاهی عطار از این که پا به این دنیای جسمانی گذاشته اظهار ناراحتی می کند و به حال آنهایی که زاده نشده اند رشک می برد:

لیک از آن کس رشکم آید جاودان	که نخواهد زاد هرگز در جهان
کاشکی هرگز نزادی مادرم	تا نکردی کشته نفس کافرم

(عطار، 1338: 122)

از نظر عطار زندگی این جهانی، حتی اگر قصد آدمی خلد جنت باشد، با وجود اجل زندان محنت است، و حال که اجل در پی آدمی است، او را دلبستگی به دنیا سزاوار نیست:

قصده تو گر خلد جنت آمدست با اجل زندان محنت آمدست
گر نبودی مرگ را بر خلق دست لایق افتادی درین منزل نشست

(همان: 171)

هرچند عطار اجل را آمدنی و گریز ناپذیر می داند، اما این را که آدمی از بیم اجل تن به ضعف و ناتوانی دهد، نمی پذیرد و این «مشتی استخوان» را که «برای بردن» آورده اند از حرص زندگی بر حذر می دارد و او را به ترک دنیا فرا می خواند:

هدهدش گفت ای ضعیف ناتوان چند خواهد ماند مشتی استخوان ...
تو نمی دانی که عمرت بیش و کم هست باقی از دو دم تا کی دژم ؟
هم برای بودند پرورده اند هم برای بردنت آورده اند

(همان : 129)

از نظر عطار مرگ طبیعی سرانجام همه چیز نیست، بلکه پایان دفتر عمر و امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. مرگ یک انتقال است انتقال از گلخن دنیا به گلشن عقبا. در هر حال واقعهای است که جای بسی توجه دارد چه؛ به مصداق اذا جاء اجلهم لایستخرون ساعه و لا یستقدمون، (یونس/49) چون آمدنی باشد، خواهد آمد. بدین سبب خود مایه عبرت آدمی است تا بداند که سیم و زر و خواب و خور همه به تاراج می رود و جز حسرت و تشویر نمی ماند پس نباید غافل بنشیند:

ای همنفسان تا اجل آمد به سر من از پای در افتادم و خون شد جگر من
رفتم نه چنان کامدم روی بود نیز نه هست امیدم که کس آید به بر من

(عطار، 1381: 814)

عطار این عاشق سوخته جان، افزون بر مرگ اضطراری به مرگ عاشقانه نیز معتقد است. روزی به او گفتند که دنیا با ملک الملک به حبه ای نیرزد. گفت: اشتباه می کنید. اگر ملک الملک نمی بود دنیا هیچ نمی ارزید. گفتند: چرا؟ گفت: مرگ پلی است که دوست را به دوست می رساند. (عطار، 1370: 315)

عطار چون سلف خود حکیم سنایی، با دلی دردمند از عشق به معبود ازلی، به مدد صیقل باطن و تزکیه نفس به آبخور حقیقت نایل گشته است، از این رو مرگ ارادی و عارفانه را پیوسته برای مریدان خود تعلیم می دهد و برای ارشاد گمراهان و دردمندان سوخته جان، مردن پیش از مرگ طبیعی را پیوسته توصیه می کند و آن را همه زندگی

می‌داند. در دیدگاه او مراد از «مرگ پیش از مرگ» کشتن نفس اماره است که عطار ظاهراً بعد از تغییر احوال در دوران آشفتگی و سیر و سلوک بدان اعتقاد یافته است. از نظر عطار مرگ راه به خدا و مایه وصول به حق است و بریدن از ناسوت و رسیدن به لاهوت و گذشتن از مقام فنا و پیوستن به بقاء است؛ بنابر این معتقد است باید در پیشگاه معشوق مرده شد زیرا؛ تا عاشق نمیرد، به گرد معشوق نمی‌رسد و زندگی باز نمی‌یابد:

ای به خود مرده زنده باید شد چون بزرگان بخرده باید شد
تا نمیری به گرد او نرسی پیش معشوق مرده باید شد

(همان: 75)

و نیز:

پرده هستی بدر تا برهی از بلا زهر اجل نوش کن تا ز پی آرند قند
درد دلت را دوا کشتن نفست و بس زانکه بسی درد را زهر بود سودمند

(همان: 75)

«از خویش مردن» به معنی اعراض از خواهش‌های نفس است و بی‌اعتنایی به تمایلات نفسانی و مقصود از آن مردن به معنی قطع حیات نیست. اساس آموزش عرفان همین است و تقریباً هسته آموزشهای تمامی مشایخ صوفیه همین نکته مردن از خود و اعراض از خواهش‌های نفس وجود دارد و این آموزش را در تعلیمات ابوسعید ابو الخیر می‌توان دید. در مقدمه اسرارالتوحید آمده است که «...از همین نقطه «اخلاص» و «ریا» است که بوسعید به حل مشکلات روحی انسان می‌پردازد و معتقد است همه رنج‌ها و مصائبی که انسان تحمل می‌کند نتیجه خودخواهی و ظاهر سازی اوست، همان چیزی که در تعبیر او «نفس» خوانده می‌شود. او بزرگ‌ترین دشمن انسان را همین حس خودخواهی و در نتیجه ظاهر سازی و یا توجه به نفس می‌داند و معتقد است «طاغوت» هرکسی نفس اوست و یار بد آموزی که انسان را از آن برحذر داشته‌اند همین نفس است و حتی بهشت و جهنم از دیدگاه او در همین نقطه است که آن‌جا که تمایلات نفس و در نتیجه ظاهر سازی و ریا کاری‌ها با توسل آن‌جا دوزخ است و آن‌جا که «تو» نیستی (یعنی میدانی برای خودخواهی ما وجود ندارد) بهشت است. حجاب میان بنده و خدای آسمان و زمین نیست، عرش و کرسی نیست، پنداشت و «من» تو حجاب است.

از این رو در اندیشه عطار، مرگ پیش از مرگ از آن انسانهای است که از هواجس نفسانی و رذیلتها، رهیده‌اند و با ریشه کن کردن هوای نفس به مرتبه‌ای نایل می‌شوند که نفس به شهوات و لذت‌های مادی و جاذبه‌های طبیعت میلی نداشته باشد. و عطار نشان می‌دهد نیل به حق جز با فانی گشتن از خویش نا ممکن است و تا طلب حق از خودی خود فانی نگردد و مرگ پیش از مرگ را به جان پذیرا نشود، نمی‌تواند از سرچشمه کمال که نهایت میدان مردان خداست سیراب شود و این مردن پیش از اجل خود زندگی جاودان است و به نوعی گریز از اجل طبیعی:

هم اینجا حلقه آن در بگیری	گر اینجا از وجود خود بمیری
که با مرده نگیرند آشنایی	بمیر از خویش تا یابی رهایی

(عطار، 1338: 89)

یقین می‌دان که در عقبی بزادی	چو در دنیا به مردن اوفتاد
به عقبا در به مردن زادن تست	به دنیا در به مرگ افتادن تست
سخن را باز کردم پیش تو پوست	چو اینجا مردی آنجا زادی ای دوست

(همان: 118)

3-1-2- رویکرد مولوی نسبت به مرگ

یکی از مهمترین مضامین مولوی «مرگ و کشته شدن و مرگ جویی یا مرگ طلبی» است. اندیشه‌های انسانی به مرگ سه گونه‌اند: 1- دیدگاه مرگ ستایانه 2- دیدگاه مرگ گریزانه 3- دیدگاه واقع‌گرایانه. «مولانا بزرگ‌ترین نماینده گروه «مرگ ستایان» به شمار می‌آید.» (فلاح، 223: 1387) مولوی علاوه بر تصویر زیبایی که در مثنوی از مرگ ساخته است، به گونه‌ای دیگر نیز در صدد هراس زدایی برآمده است؛ او مرگ را آنقدر دور و دراز نمی‌بیند. به نظر وی مرگ به انحاء و گونه‌های مختلف قابل تجربه در زندگی است. مرگ قصه‌ای عجیب و حدیثی قریب نیست که دفعی به یکبار برای همیشه اتفاق افتد، بلکه بارها اتفاق افتاده و پدیده‌ای ایجابی و ساری در خود زندگی است. این انسان است که نسبت به آنها بی توجه بوده و برادران مرگ را نشناخته است. (حسینی و فرامرز قراملکی، 9: 1390)

بنابراین مرگ ستایی و مرگ اختیاری یکی از اصول اساسی مکتب عرفانی مولانا و از مبانی عمیق عرفان و ادب تعلیمی است. در مرگ اختیاری مفهومی ارزشی نهفته است. به همین

دلیل، اگر مرگ اضطراری همه انسانها را قسراً و قهراً در برمی گیرد مرگ اختیاری فقط شامل انبیا و اولیا می شود. (حسین پور، 1383: 23) مولانا نگاهش به مرگ از نوع نگاه سنایی و عطار است. اما ظرافت ها و باریک اندیشی های مولانا به نگاهش لطافت و ویژگی های خاصی بخشیده است:

مرگ پیش از مرگ احسنت ای فتی این چنین فرمود مارا مصطفی
گفت موتوا قبلکم من قبل أن یاتی الموت تموتوا بالفتن
(مولوی، 1371: 4، 738)

در ساختار اندیشگانی مولانا «رجوع به عالم اصل خویش» فلسفه مرگ است:
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مولوی، 1371: 4، 1)

مرگ از دیدگاه مولانا، «مرگ نفسانی و رهایی از ظلمت نفس جزئی بشری است. همان جا که نجم الدین رازی آن را ظلمت خلقت بشریت خوانده است. (رازی، 1379: 71) که رهایی از آن مایه کمال و در حقیقت راهیابی به حضرت حق و اتصال به نفس کلی یا معبود حقیقی است. پس به این دلیل، مرگ به اعتقاد مولانا عین زندگی است:
چون کراحت رفت آن خود مرگ نیست صورت مرگ است ونفان کردنی است
چون کراحت رفت مردن نفع شد پس درست آید که مردن رفع شد!
(مولوی، 1371: 3، 613)

مردان الهی در لحظه مرگ، هیچ گونه غم و اندوهی از ترک عالم خاکی در دل خویش راه نمی دهند، بلکه تنها به وصال و دیدار حضرت حق می اندیشند؛ زیرا روح آدمی، با مرگ از تنگنای عالم حس و کالبد جسمانی رها می شود و به جایگاه اصلی خویش رجعت می کند رشد و نمای معنوی و کمال حقیقی انسان با مرگ امکان پذیر است. مولانا در تشییع پیکر یارانش آیین رقص و سماع برپا می داشت و این فعل نا معهود او قشریان را برمی انگیزخت و چون به او اعتراض می کردند که این چه بدعتی است؟ پاسخ می داد که قاریان قرآن در پیشاپیش مرده نشان می دهند که این مرده مومن بوده است اما اهل سماع گواهی می دهند که این مرده هم مومن بوده است و هم عاشق. (افلاکی، 1362: 233/1)

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان باشد

برای من مگری و مگو: دریغ دریغ به دوغ دیو در افتی دریغ آن باشد
 فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد؟
 (مولوی، 1389: 812)

بر اساس اعتقاد مولانا، با مرگ، حیات متوقف نمی شود به همین جهت سعی می کند با مثالهای دلربا و قانع کننده از مرگ سخن بگوید؛ او می گوید اگر کسی در زندان را بشکند، آیا زندانیان می توانند به او اعتراض کنند یا اگر کسی را از میان زهر ماران به سوی قند ببرند، آیا این دردناک است؟ و نیز او معتقد است که زندگی از گونه ای به گونه ای دیگر در تغییر و تحول است. گیاه از خاک می روید، حیوان گیاه می خورد، انسان از حیوان و گیاه تغذیه می کند، این تغذیه به هوش تبدیل می شود و به او مقام انسانی می بخشد، بدین لحاظ با مرگ هیچ نوع کاستی انسان را تهدید نمی کند:

از جمادی مردم و نامی شدم و از نما مردم به حیوان سر زدم
 مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
 (مولوی، 1371: 3، 576)

اظهار دلتنگی از کالبد جسمانی و آرزوی رهایی از زندگی دنیوی جز موتیف های متون عارفانه به ویژه مولاناست. مولوی پیوسته در آرزوی مرگ بود و به فراست دریافته بود نه تنها با مرگ چیزی از او کاسته نمی شود بلکه با مرگ به جان جانان خواهد پیوست. بر این اساس اشتیاق وصف ناپذیر او به مرگ در مثنوی و غزلیات شمس چشمگیر است:

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ
 من از او جانی برم بی رنگ و بو و ز من او دلقی ستاند رنگ رنگ
 (مولوی، 1363: 1326)

از دیدگاه مولانا مرگ جسمانی برای اهل راز هدیه الهی است و مایه شادمانی:
 مرگ تن هدیه است بر اصحاب راز زر خالص را چه نقصان است گاز
 پس رجال از نقل عالم شادمان وز بقایش شادمان این کودکان
 (مولوی، 1371: 3، 3435)

موت ارادی را «مرگ تبدیلی» و «فنای عرفانی» و «ولادت دوم» نیز می گویند؛ و مقصود از خود گذشتگی و تسلیم شدن پیش اراده مشیت حق تعالی، و به عبارت دیگر از خویش رستن و به حق پیوستن یا از خود مردن و به حیات الهی زنده شدن است. (همای،

1385: 787) بدین گونه اگر کسی بخواهد از باطن عالم و حقایق آگاه گردد به ناچار باید خود را از تنگنای زندان نفس رها سازد و پیش از مرگ طبیعی با مرگ ارادی بمیرد آنگاه با زایش نو به حیات حقیقی نایل می شود. از این جهت مولانا پیوسته می گوید:

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی، پابندی است
اقتلونی اقتلونی یا ثقات إن فی قتلـی حیاتاً فی حیات

(همان: 573)

از نظر مولوی بدترین بلا برای انسان، زندانی شدن در خود خویش است. بر این اساس تهی شدن از اراده خود یا حجاب منیت، نخستین اقدام سالک طریقت است؛ زیرا تحقق مرگ تبدیلی و ارادی، مستلزم تهی شدن سالک از اراده خود است. مرگ پیش از مرگ و تولد دوباره عارف، از جمله موضوعاتی است که مولانا بدان توجه داشته است:

بی حجاب باید آن ای ذولباب مرگ را بگزین و بر در آن حجاب
نه چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در نوری روی

(همان: 729)

در دستگاه فکری مولانا و بالاتر از آن در مکتب عرفانی مولانا، مرده اضطراری و مرده اختیاری، هر دو مرده اند؛ اما در ذاتشان تفاوت چشمگیری است؛ زیرا مرده اختیاری، در ظاهر مرده است لکن در باطن، زنده حقیقی گشته است. مردگان اختیاری در حقیقت کشته شمشیر عشق الهی هستند و تنها به تیغ شاه عشق، جان داده اند:

من نه مردارم، مرا شه کشته است صورت من شبه مرده گشته است

(همان: ۴,678)

عارف با مرگ از رنج و بند دنیا می رهد و به آسایش ابدی می رسد. مرگ در نظر عارف موجب کمال اوست و روح کمال طلب و ترقی خواه عارف به آن مشتاق است. برطبق گفته افلاکی، قطب الدین شیرازی به محضر مولانا آمده و از او پرسیده است که «راه شما چیست؟» و مولانا فرموده است «راه ما مردن و نقد خود را به آسمان بردن، تا غیری نرسد، چنان که صدر جهان گفت: تا نمردی، نبردی.» (شفیعی کدکنی، 1387، 30) مولانا در داستان صدر جهان قصد دارد سرّ مرگ پیش از مرگ را بر ملا سازد و نشان دهد تا سالک از خودی

خود نمیرد و با مرگ ارادی از تعلقات دنیوی و ماسوا الله دست بر ندارد راه به دوست نمی برد:

گفت لیکن تا نمردی ای عنود از جناب من نبردی هیچ جود

(مولوی، 1371:6، 1230)

چیزی که مفهوم تفوق و فضل رسول خاتم را بر سایر انبیا در تعبیر مولانا مخصوصاً صبغه عرفان عملی قابل ملاحظه می دهد و آن را با تجارب روحانی اهل سلوک در مراتب سیرالی الله مربوط می دارد این نکته است که مفهوم زاده ثانی را در مفهوم اخص آن ظاهراً فقط در مورد وی کاملاً صادق می داند و پیداست که نیل به این مقام در اعلی مرتبه آن، سالک واصل را به جایی می رساند که پای بر فرق علتها می نهد و گردن از تنگنای مشیمه ی عالم حس به فراخنای ساحت عالم غیب ولادت بیابد جز با موت ارادی که اشارت موتوا قبل ان تموتوا تعبیر از آن است و حقیقت آن رهایی از خودی و ادراک اتصال با جناب قدس است حاصل نمی آید. (زرین کوب، 1368:1168) مولانا معتقد است این دنیای محسوس برای مردان حضرت حق تنگ و محدود است و این محدودیت دنیای حس موجب می شود آنها این وجود خاکی و محدود خویش را برای نیل به عالم ماورائی و دست یابی به غنایم روحانی و وصال حق که نهایت مطلوب سلوک عارف است ویران کنند، و این یعنی بریدن از تمامی تعلقات و لذات پست دنیوی که در اثر مرگ ارادی حاصل می شود و این توفیقات صرفاً در اثر عنایت و جذبه الهی حاصل می شود:

سر «موتوا قبل موت» این بود	کز پی مردن غنیمت ها رسد
غیر مردن هیچ فرهنگی دگر	در نگیرد با خدا، ای حيله گر
یک عنایت به ز صدگون اجتهاد	جهد را خوف است از صدگون فساد
و آن عنایت است موقوف ممات	تجربه کردند این ره را ثقات
بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست	بی عنایت هان وهان جانی مایست

(مولوی، 1371:6، 1230)

3- نتیجه

معمای لاینحل مرگ همواره هسته مرکزی اندیشه شاعران، نویسندگان، عرفا و اندیشمندان بوده است. بدین جهت غالباً مرگ اندیشی و تأمل و تدبر درباره مرگ به آثار و

تراویدهای ذهنی خیل بی شماری از گویندگان و صاحب نظران سایه افکنده، به ناچار ذهن و زبان آنها را به خود معطوف کرده است.

در متون عرفانی، انسان را سه نوع مرگ است یکی آن که انسان هر لحظه و در هر آن می میرد و زنده می شود. مرگ دوم، «مرگ اختیاری» که به اختیار انسان است و آن کشتن هوای نفس و دوری جستن از لذات جسمانی و شهوت های نفسانی است. مرگ سوم، «مرگ اضطراری» و رسیدن اجل است.

از رهگذر مطالعه مرگ در شعر شاعران این گونه برمی آید که این موضوع نقطه رهایی آنان از عالم زمین و ورود به عالم ماورا است. از این رو شاعران عارفی چون سنایی، عطار و مولانا به خاطر همانندی های اندیشگی، پیوسته مرگ را در آثارشان ستوده و به انواع آن، مرگ اضطراری و ارادی عنایت ویژه داشته اند و معتقدند کسی را یارای گریز و ستیز با مرگ نیست. بنابراین همگان به ناچار سر تسلیم در برابر آن فرود آورده و با حکم و اراده معبود ازلی که در لوح تقدیر، به قلم تقریر نوشته است. دامن از خاک تیره برمی چینند و بر دیار باقی می شتابند. در عین حال دست یابی به مرگ حقیقی و ارادی را با ریاضت و تهذیب نفس، ممکن و راز دستیابی حیات جاویدان را نیل به چنین مرگی می دانند و با تاثیر و الهام از آیات و احادیثی مثل « فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ». (بقره/54) « حاسبوا اعمالکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا و موتوا قبل ان تموتوا ». (المولوی، ج ۴، 1289: 313). و « و اخرجوا من الدنيا قلوبکم من ان تخرج منها ابدانکم » (نهج البلاغه، 1379: 143)؛ براین باورند که بایست محفل تسلیم را قبل از مجلس ترحیم به پاداشت و باید خاک شد قبل از آنکه در خاک کنند و خاک شوی.

حکیم سنایی عنایت ویژه ای به موضوع مرگ به ویژه مرگ اختیاری داشته است. مرگ اضطراری از دیدگاه سنایی، رهایی از قفس تنگ دنیا است و مرحله ای بالاتر از عشق و عشق ورزی است. به باور او مرگ مایه آرامش و عامل نجات انسان از سرای فساد و قفس دنیا است. او معتقد است مرگ ارادی، دروازه حیات ابدی و جاودانه است.

عطار اجل یا مرگ اضطراری را آمدنی و گریز ناپذیر می داند از نظر وی مرگ پایان همه چیز نیست و نیز پیوسته، مردن پیش از مرگ را توصیه می کند.

مولوی در زمینه مرگ هم در اقلیمی دیگر بود. او به اندازه‌ای از مرگ به یقین و اشتیاق سخن می‌گوید و مرگ را می‌ستاید که هیچ یک از بزرگان ما چون او نبوده‌اند؛ هر چند رویکرد سنایی و عطار و مولانا به مرگ به اعتبار یگانگی آبشخورهای فکری آنها، شباهت‌های زیادی وجود دارد؛ اما توسعه و تعمق مولانا در مسئله مرگ و از دیگر سو ظرافت‌ها و باریک اندیشی‌های او، به نگاهش لطافت خاصی بخشیده است. انتظار هم می‌رفت چون عارفی واصل است، پیوسته از مرگ اختیاری سخن بگوید.

کتابنامه

قرآن کریم.

- افلاکی، شمس الدین. 1362. *مناقب العارفین*. تصحیح حسین یازیچی، تهران: دنیای کتاب.
- حسین پور، علی. 1383. "تولد دوباره". *مطالعات و تحقیقات ادبی*. شماره 1 و 2. صص 25-46.
- حسینی، زهرا. احد فرامرز قراملکی. 1390. "تجربه گونه‌های مرگ در زندگی در مثنوی معنوی". *فصل‌نامه مطالعات عرفانی*. دانشگاه کاشان. شماره 13. صص 87-116.
- حلی، علی اصغر. 1385. *مبانی عرفان و احوال عارفان*. چاپ سوم، تهران: اساطیر.
- رودکی. 1371. *گزینه سخن پارسی ۲*. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی علی شاه.
- زرقانی، مهدی. 1379. *افق‌های اندیشه شعر سنایی*. چاپ اول، تهران: روزگار.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1368. *بحر در کوزه*. چاپ سوم. علمی.
- ، ----- 1380. *صدای بال سیمرغ*. چاپ سوم، تهران: سخن.
- زمانی، کریم. 1381. *شرح جامع مثنوی معنوی*. چاپ دهم، تهران: اطلاعات.
- سبزواری، حاج ملاهادی. 1377. *دیوان اسرار*. به اهتمام سید حسن امین، تهران: فرهنگی هنری مه.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. 1377. *حدیقه الحقیقه*. تصحیح مدرس رضوی. چاپ دانشگاه تهران.
- ، ----- 1354. *دیوان*. با مقدمه و حواشی و فهرست مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- ، ----- 1385. *دیوان اشعار*. به سعی و اهتمام علی محمد صابری، رقیه تیموری و روح ا. محمدی. چاپ ششم، تهران: سنایی.
- شبستری، شیخ محمود. 1382. *گلشن راز*. به اهتمام کاظم دزفولیان، چاپ سوم، تهران: طلایه.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. 1387. *تازیانه‌های سلوک*. تهران: آگاه، چاپ هشتم.
- شهیدی، سید جعفر. 1373. *شرح مثنوی*. تهران: علمی و فرهنگی.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، 1338. *اسرارنامه*. تصحیح و تعلیقات و حواشی سید صادق گوهرین، تهران: صفی علی شاه.
- ، 1381. *دیوان*. تصحیح جهانگیر ثروت تهران: نگاه.
- ، 1338. *مصیبت نامه*. به اهتمام و تصحیح وصال نورانی، مشهد: زوار.
- ، 1387. *منطق الطیر*. مقدمه و تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- فلاح، مرتضی، 1387. "سه نگاه به مرگ در ادب فارسی". *فصل نامه پژوهش های زبان و ادبیات فارسی*. شماره 11، صص 222-254.
- فروزانفر، بدیع الزمان، 1370. *احادیث مثنوی*. چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- لاهیجی، شمس الدین محمد، 1379. *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. تصحیح محمد رضا خالقی وعفت کرباسی، تهران: زوار.
- مولوی، جلال الدین، 1363. *کلیات شمس*. با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
- ، 1389. *کلیات شمس*. توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی.
- ، 1371. *مثنوی معنوی*. به اهتمام نیکلسون، چاپ یازدهم، تهران: امیر کبیر.
- المولوی، یوسف بن احمد، 1289. *المنهج القوی لطلاب المثنوی، شرح المثنوی*. وقد اعتنى بتصحيحه مصطفى وهبى، مصر: المطبعة الوهبية.
- نجم رازی، 1379. *مرصاد العباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ هشتم، علمی و فرهنگی، نسفی، عزیزالدین، 1379. *انسان کامل*. چاپ پنجم، تهران: طهوری.
- نهج البلاغه*، 1379. ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- همایی، جلال الدین، 1385. *مولوی نامه (مولوی چه می گوید؟)*. تهران: هما.
- یثربی، یحیی، 1370. *فلسفه عرفان*. چاپ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی قم.